

انسان اقتصادی در آینه مکاتب

علی حسین قاسمی^۱

چکیده

گرچه معروف است که انسان موجودی ناشناخته است و درباره او اندیشمندان نظرات مختلف داده‌اند؛ اما در مورد رفتارهای اقتصادی او نیز در بین مکاتب مختلف دیدگاه‌های متفاوت دیده می‌شود. مکاتب مختلف به انسان اقتصادی دیدگاه خاصی دارند و هرکدام انسان را از دیدگاه و در آینه اندیشه خودشان می‌بینند و به او با همان صورتی که می‌بینند قضاوت می‌نمایند و برای او اهداف، انگیزه‌ها و رفتارهایی را در نظر می‌گیرند و بر اساس این دیدگاه‌ها رفتارهای اقتصادی آن را تجزیه و تفسیر می‌نمایند. مثلاً آدام اسمیت نفع شخصی را محرک اصلی فعالیت‌های انسان اقتصادی می‌داند؛ اما نظر پیروان مکتب تاریخی آلمان تنها نفع شخصی نیست، بلکه احساس وظیفه‌شناسی، محبت، مردم‌دوستی، جاه‌طلبی و غیره را نیز در فعالیت‌های اقتصادی مؤثر می‌داند. به همین خاطر در این نوشتار از آینه مکاتب مختلف انسان اقتصادی را خواهیم دید.

واژگان کلیدی: انسان اقتصادی، آینه، مکاتب

۱. گروه اقتصاد، مؤسسه علوم انسانی، جامعه المصطفی العالمیه، بلخ، افغانستان.

مقدمه

در مورد انسان اقتصادی دیدگاه‌های متفاوتی دیده می‌شود. بعضی از صاحب‌نظران انسان را موجود نفع طلب می‌دانند که در فکر نفع شخصی خویش است و بس. لذا هر کاری که انسان انجام می‌دهد، حتماً در آن نفع خویش را سنجیده و طبق آن عمل می‌کند. عده دیگر بر این باورند که انسان در فعالیت‌های اقتصادی خویش علاوه بر نفع شخصی، انگیزه‌های دیگری را هم دخالت می‌دهد، پس تنها نفع خصوصی باعث تحرکش نمی‌شود. به همین خاطر ما در این نوشتار کوشش می‌کنیم که به طور مختصر نظرات مکاتب مختلف را درباره انسان اقتصادی بیان نماییم.

۱. انسان اقتصادی در آینه فیزیوکرات‌ها

فیزیوکرات‌ها به انسان دیدگاه خاصی دارند مهم‌ترین آن‌ها را در ذیل می‌آوریم:

۱-۱. نظام طبیعی، حاکم بر جهان و انسان

«فیزیوکرات‌ها ادعا دارند که نظام طبیعی حاکم بر جهان است و جامعه انسانی جزئی از طبیعت و تابع قوانین حاکم بر طبیعت است. به همین خاطر نظام طبیعت بر انسان نیز حکومت دارد و علم اقتصاد، شاخه‌ای از شاخه‌های بی‌شمار علم طبیعت است.» (تفضلی، ۱۳۵۶: ۴۸)

اما این نظم نظام طبیعت باعث سلب آزادی انسان نمی‌گردد و انسان در رفتار و کردارش صاحب اختیار است و هر کار را با میل و رغبت خودش انجام می‌دهد. لذا ما نمی‌توانیم بگوییم که نظام طبیعت بر رفتارهای انسان هم حاکم است پس این دیدگاه فیزیوکرات‌ها پذیرفتنی نیست.

۱-۲. جهانی بودن مقررات نظام طبیعی

نظم جامعه بشری، لزوماً ناشی از وجود یک رشته قوانین و مقررات تغییرناپذیر طبیعی است و جوامع انسانی بر همین اساس بنیان نهاده شده است. «قوانین طبیعت نیز در همه جا یکسان است. مثلاً قانون سقوط اجسام و قوه جاذبه زمین، همان قدر در فرانسه صحت دارد که در مجمع الجزایر پولی نیز. این حکم درباره قوانین اقتصادی



نیز صادق است». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۴۹)

۳-۱. محرک انسان، نفع شخصی او است

فیزیوکرات‌ها می‌گویند: «نفع شخصی محرک انسان در زندگی است. انسان با استفاده از عقل خود، نفع شخصی خود را جستجو می‌کند. برهان عقلی راهنمای فعالیت انسان است و فکر تمتع بیشتر، توجیه فعالیت‌های اقتصادی بشر است». (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۸۸)

گرچه به‌زعم فیزیوکرات‌ها محرک انسان، نفع شخصی او است؛ اما این مدعا در همه‌جا صادق نیست. خیلی از افراد جامعه هستند که تنها محرکشان نفع شخصی‌شان نیست، بلکه ایمان و اعتقاد به خداوند و دنیای دیگر و همچنین نوع‌دوستی، حس همدردی هم باعث می‌شود که انسان تلاش نماید تا به دیگران کمک و مساعدت نمایند؛ اگر محرک تنها نفع شخصی بود نباید سرمایه و سودی را که به‌زحمت به دست آورده است در اختیار دیگران قرار دهد.

۴-۱. اقتصاد از اخلاق و ارزش‌های معنوی جدا است

درمورد رابطه اقتصاد و ارزش‌های اخلاقی فیزیوکرات‌ها، چنین عقیده دارند: «هرچه را مترتب بر نفع شخصی است، روا می‌دانند. به علاوه آزادی فرد در همه ابعاد زندگی ازجمله در اقتصاد را نشانه‌ای جدای اقتصاد از اخلاق قلمداد می‌کند. مراعات کردن مسائل اخلاقی، اگر به اقتضای نفع شخصی باشد، انجام می‌گیرد و اگر منفعت شخصی در آن دخیل نباشد موجود نمی‌گردد. به همین دلیل، نابرابری‌های اجتماعی، قابل قبول است؛ زیرا ناشی از قوانین طبیعی است». (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۵۵)

۲. انسان اقتصادی در آینه کلاسیک‌ها

عقاید کلاسیک‌ها به‌ویژه دیدگاه آدام اسمیت درباره انسان اقتصادی، تابع عقاید فیزیوکرات‌ها است و شباهت زیادی به تفکرات آنان دارد، درعین حال عقاید کلاسیک‌ها، تفاوت‌هایی هم با نظریات فیزیوکرات‌ها دارد. در ذیل به اختصار به بیان عقاید آنان می‌پردازیم:

۱-۲. نظام طبیعی، برجھان و انسان

لویی بُدن می‌گوید: «اسمیت نظام طبیعی را مانند فیزیوکرات‌ها، به‌عنوان یک اصل و یک دستورالعمل تلقی نکرده، بلکه وجود غیرقابل انکاری می‌دانست». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۷۶)

از دیدگاه آدام اسمیت که به پدر علم اقتصاد شهره است، «در این دنیا نظام اقتصادی وجود دارد و قادر است بر موانع و مشکلات تصنعی که دولت‌ها به وجود می‌آورند، پیروز گردد و علم اقتصاد، خواهد توانست که راهنما و مشاور دولت‌ها در عمل باشد». (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۷۲ و ۷۳)

۲-۲. نفع خصوصی

آدام اسمیت بر این باور است که «نفع شخصی را محرک فعالیت‌های اقتصادی می‌داند و می‌گوید که هر فرد می‌کوشد که سرمایه خویش را به بهترین وجه برای خودش - و نه برای جامعه - به کار گیرد». (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۷۶) فردریک باستیا (۱۸۵۰-۱۸۰۱) اقتصاددان، فرانسوی می‌گوید: «در ابتدای امر، انسان که در جستجوی تأمین نفع شخصی خویش است، می‌کوشد برای نیل به این منظور، هرچه بهتر و بیشتر، تمایلات و نیازمندی‌های دیگران را دریابد و آن‌ها را ارضا کند؛ زیرا تنها بدین طریق خواهد توانست حداکثر منفعت را به دست آورد». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۷۶) پس از نظر باستیا اقتصاددان فرانسوی تنها نفع شخصی موجب تحرک و فعالیت‌های اقتصادی نیست، بلکه اگر نیازمندی‌های دیگران را برآورده کردیم، از این طریق هم می‌شود حداکثر سود را ببریم.

۳-۲. نفع اجتماعی

اسمیت می‌گوید: «جستجوی نفع شخصی، طبیعتاً باملاحظه و احتساب نفع جامعه ملازمت دارد». (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۹۰) درواقع رفتار اقتصادی انسان، مطابق مصلحت و نفع جامعه است؛ یعنی ناخودآگاه فعالیت‌های شخصی اقتصادی انسان منجر به رفاه اجتماعی می‌گردد.



باستیا می‌گوید: «پروردگار توانا، انسان را دارای حس نفع طلبی آفریده که هر چیزی را برای خود و تنها برای خود بخواهد، ولی پروردگار در نظام جامعه، عامل دیگری خلق کرده که استفاده همگان را از موهبت‌های رایگان او میسر و مقدور گرداند و این عامل رقابت است. نفع شخصی همان محرک توانای بی‌همتایی است که ما را به پیشرفت و ازدیاد ثروت خود و درعین حال به کوشش برای تحصیل یک وضع انحصاری، برمی‌انگیزد. رقابت نیروی توانای بی‌همتای دیگری است که مزایای فردی را در اختیار عموم قرار می‌دهد و همگی افراد جامعه را از آن بهره‌مند می‌سازد. این دویرو که شاید هر یک به تنهایی مذموم و زیان‌آور باشند، به یاری یکدیگر، هماهنگی و تجانس نظام جامعه را تأمین می‌کنند». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۱۹۳)

۴-۲. اقتصاد و اخلاق

به نظر آدام اسمیت، خوددوستی عامل عمده‌ای در رفتار بشریت و در نتیجه احساسات اخلاقی او است؛ اما اینکه به وسیله این عامل و انگیزه می‌توان به تنهایی تمامی رفتار بشریت و روابط او را در اجتماع، تجزیه و تحلیل کرد، رد می‌کند. «پیش از اسمیت استاد او فرانسیس هاجسن، مانند هابز و هیوم پایه اخلاق را عینی و در فواید فردی یا اجتماعی ناشی از آن می‌دانست؛ اما در نظر اسمیت، به موازات حس خوددوستی، حس همدردی و نوع‌دوستی نیز وجود دارد که در اصل، از آن حس اولی جداست...، وی تردیدی ندارد که انگیزه خوددوستی در رفتار اخلاقی و اجتماعی، نقش عمده‌ای را دارا است و در نتیجه نمی‌توان پایه اخلاق را مطلقاً بر موازین ذهنی و تغییرناپذیر گذاشت. وی عقیده دارد که امید به افزایش رفاه شخصی و پیشرفت فردی و اجتماعی، تنها به اتکای حس نوع‌دوستی افراد، امید واهی است... او می‌گوید معمولاً به خاطر حس نوع‌دوستی نسبت به کاروان‌داران و کجاوه‌نشینان نیست که هواداران کارهای عام‌المنفعه، تعمیر شاهراه‌ها را تشویق می‌کنند». (کاتوزیان، ۱۳۵۸: ۷۳-۷۸)

۵-۲. فردگرایی و آزادی اقتصادی

«در نظر فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها، فرد محور اقتصاد است. فرد همان انسان

اقتصادی و یگانه موضوع مورد توجه اقتصاددانان است؛ زیرا تحت این عنوان، مصرف یا پس انداز، تولید و مبادله می‌نماید. ملت حتی در عرصه بین‌المللی به عنوان گروه مؤثر و عامل تعیین‌کننده در مبادلات، منظور نشده است. بررسی روابط اقتصادی بین‌المللی فقط از دیدگاه روابط میان افراد درک می‌شود و باید فرد را در فعالیت‌های اقتصادی اش آزاد گذاشت تا خود، منافع خویش را تشخیص دهد و دنبال کند». (ریمون بار، ۱۳۶۷: ۱۴۴)

۳. انسان اقتصادی در آینه مکتب تاریخی آلمان

اندیشمندان مکتب تاریخی، غالباً تفکرات کلاسیک‌ها را مورد انتقاد قرار دادند و از خود، نظریات دیگری درباره انسان اقتصادی بیان کردند. در ذیل دیدگاه‌های آنان را به اختصار نقل می‌کنیم:

۳-۱. جهانی بودن قوانین و مقررات اقتصادی

درباره مقررات و قوانین اقتصادی که کلاسیک‌ها آن‌ها را عمومی و جهانی می‌پنداشتند، طرفداران مکتب تاریخی، این قوانین را نسبی می‌دانند. ویلهلم روشر از کلاسیک‌ها انتقاد کرد و گفت: «نظریه‌های آنان از آن نظر نارسا به نظر می‌رسد که قائل به وجود نظام‌ها و قوانین تغییرناپذیر و جهانی بودند، حال آنکه شرایط و نهادهای اجتماعی، همواره در حال تغییر هستند. نهادهای جامعه به موازات تحول طرز فکر عمومی، تغییر می‌یابند. این تغییر خواه و ناخواه در آرا و افکار اقتصاددانان مؤثر می‌افتد. به همین سبب عقاید و نظریه‌هایی که زمانی صحیح و صائب بودند، پس از مدتی غیر منطبق با واقعیات به نظر می‌رسند. عقاید اقتصادی فقط در شرایط خاص زمان و مکان خود ممکن است صحیح باشد وگرنه نظریه‌ای که منطبق با احوال و احتیاجات و هدف‌های همه ملت‌ها در همه ادوار باشد، وجود خارجی ندارد». (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۹۵)

۳-۲. انتقاد از مبانی معرفت‌النفسی کلاسیک‌ها

پیروان مکتب تاریخی، عقیده دارند که: «یک استدلال روانشناسی ناقص و محدودی



کلاسیک‌ها را به این نتیجه قابل تردید رسانده است که انسان، فقط به دلیل منافع خصوصی خود تلاش و فعالیت می‌کند. از این نظر کلاسیک‌ها، اقتصاد سیاسی را به «تاریخ طبیعی خودخواهی» تنزل داده‌اند، در حالی که کردارهای اقتصادی انسان‌ها، تابع محرک‌های دیگری است. مثلاً احساس وظیفه‌شناسی، محبت، مردم‌دوستی، هوس مجد و نام‌آوری، جاه‌طلبی و غیره، وانگهی، زیاده‌روی در محدود کردن فرضیه‌ها، آن‌ها را به حدی از حقیقت دور کرده است که به‌جای یافتن تصویری از حقیقت، فقط کاریکاتوری از حقایق اقتصادی را یافته‌اند». (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۱۲۰)

به نظر می‌رسد که این حرف پیروان مکتب تاریخی که کردارهای اقتصادی انسان‌ها، تابع محرک‌های دیگری است؛ مانند احساس وظیفه‌شناسی، محبت، مردم‌دوستی، جاه‌طلبی و غیره؛ نزدیک به صواب است نسبت به گفتار کلاسیک‌ها که محرک تمام فعالیت‌های انسان را نفع شخصی می‌پنداشتند.

۳-۳. روش‌شناسی

از نظر روش‌شناسی، به نظر طرفداران مکتب تاریخی، «عالم اقتصاد باید فعالیت‌های اقتصادی را در محیطی که آن فعالیت‌ها انجام می‌شود مطالعه کند و روش تحقیق استقرایی و استنتاجی را جانشین روش تحقیق قیاسی سازد و به‌طور منظم واقعیت‌ها را مورد مشاهده قرار دهد، تا بتواند تصویر صحیح و کاملی از فعالیت‌های انسانی را به دست آورد و برای انجام این کار تنها وسیله تحقیق، همان روش تاریخی است». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۱۲۰)

۳-۴. اقتصاد و دولت

گوستافون شمولر، می‌گفت: «دولت باید تاحد امکان، از مداخله شدید و مستقیم بپرهیزد و بکوشد تا از طریق تربیت و هدایت عامه، موجبات بهبود اوضاع و ترقی اجتماع را فراهم آورد. اشمولر با وجود واحدهای تولیدی و اقتصادی دولتی مخالفی اصولی نداشت؛ ولی بهره‌وری اقتصادی آن‌ها را با شک و تردید تلقی می‌کرد و ابقای مالکیت فردی را امری ضروری و لازم می‌شمرد». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۲۵۵)

۴. انسان اقتصادی از دیدگاه سوسیالیست‌ها

سوسیالیست‌ها انسان اقتصادی را چه موجودی می‌دانند صاحب اختیار یا محکوم و مجبور به جبر تاریخ؟ به خاطر اختصار به نقل دیدگاه مارکس بسنده می‌کنیم:

۴-۱. انسان اقتصادی از دیدگاه مارکس

مارکس اقتصاد را پایه و اساس همهٔ معتقدات می‌دانست و می‌گفت: «اقتصاد زیربنا و سایر جنبه‌های زندگی، روبروای اجتماع بشر است». دیدگاه او دربارهٔ انسان اقتصادی به اختصار از این قرار است:

۱. «انسان اقتصادی، محکوم قوانین جبری تاریخ است: به نظر مارکس، ارادهٔ انسان‌ها که در حقیقت بازیچهٔ سرنوشت هستند، اندک تأثیری در جریان تحول اجتماع نخواهد داشت، استثمار کننده و استثمارشونده، کارفرما و کارگر، سرمایه‌دار و زحمتکش، محکوم جبر تاریخند و جز آنچه می‌کنند و باید بکنند، کار دیگری نمی‌توانند کرد؛
۲. قوانین طبیعی: مارکس نمی‌گوید تحول چگونه باید انجام شود، می‌گوید چگونه انجام خواهد شد. نظریه او بیان قانون طبیعی و انعطاف‌ناپذیر مراحل تحول اجتماعی است؛
۳. قوانین حتمی، فراگیر و جهان‌شمول: هر دورهٔ تاریخی قوانین ویژهٔ خود را دارد که با قوانین دوره‌های دیگر متفاوت است. بنابراین قوانین اقتصاد، در حال تغییر و تحول مدام است؛
- ۴-۱-۴. منافع مادی: منافع مادی تنها هادی و محرک فعالیت انسانی است، بدون آنکه احساسات، امیدها و آرمان‌ها، در این امر، کوچک‌ترین تأثیر و دخالتی داشته باشند؛ زیرا که این‌ها جلوهٔ آن منافعند؛
۵. منافع جمعی و طبقاتی: محرک انسان، در شرایط اجتماعی بودن تولید و ابزار تولید، نفع شخصی او نیست، بلکه منافع جمعی و طبقاتی اوست؛
۶. تضاد طبقاتی: در زندگی اجتماعی، مبین و معرف دین، حقوق و یا اقتصاد، گروهی انسان (روحانی، امیر، کارگر) هستند که سلسله‌مراتب خاصی آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد از اینجاست که طبقات اجتماعی به وجود می‌آیند و با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۲۶۵)



۵. انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام

برای اینکه دیدگاه اسلام را درباره انسان بفهمیم و درک کنیم، باید ببینیم که در آینه اسلام، نگاره انسان چگونه به نظر می آید و با آنچه بقیه مکاتب مطرح می کنند، چه امتیازاتی دارند.

فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها، انسان را موجودی قلمداد می کنند که تابع حاکمیت قوانین طبیعی است، مقررات طبیعی تغییرناپذیر، همیشگی و جهانی است. این قوانین، پیش از وجود جوامع بشری و بالاتر از اراده انسانی است و حاکمیت و تسلط این مقررات، ناشی از مشیت و اراده الهی است و بهترین آن نیز همین قوانین طبیعی حاکم بر رفتار و فعالیت‌های بشریت است.

«همچنین در دیدگاه آنان محرک انسان، نفع شخصی او است و نه چیز دیگر. همه انسان‌ها، در این انگیزه و رفتار ناشی از آن مشابه هم هستند و مانند هم عمل می کنند، تنها باید قوانین رفتار آنان را شناخت و هیچ قدرتی نباید مداخله کند و این رفتار را به غیر مسیر طبیعی بکشاند. این رفتارها با اخلاق و ارزش‌های معنوی نیز ارتباط و پیوستگی ندارند. نتیجه طبیعی این دیدگاه، این است که علم اقتصاد، وظیفه‌دار شناخت این رفتارها و قوانین حاکم بر آن‌ها و پیش‌بینی واکنش‌ها است؛ زیرا انسان همین است که هست، تغییری نمی کند و همه جا و همیشه همین گونه بوده و هست، پس وظیفه علم اقتصاد، مشاهده، توصیف، تجزیه و تحلیل و تشریح است و نباید به ارشاد و جهت‌دهی به رفتار انسان‌ها پردازد؛ نه تنها وظیفه اقتصاددان، جدا از وظیفه مُرشد و راهنما است، بلکه مُرشد نیز بی سبب خود را رنج می دهد و مداخله گر، بی نتیجه خود را خسته می کند و گاهی اگر هدایتگر یا دولت، بتواند تأثیر بگذارد، نتیجه آن به هم خوردن نظم طبیعی حاکم بر رفتارها و خسارت دیدن بشریت است.»

(قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۵۴)

«در دیدگاه فیزیوکرات‌ها و غالب کلاسیک‌ها، این انسان توصیف شده تنها یک مفروض انتزاعی جهت امکان ارائه تئوری‌های اقتصادی نیست، بلکه یک واقعیت خارجی است. گرچه فیزیوکرات‌ها، محرک انسان را، فقط نفع شخصی دانسته‌اند

و کلاسیک‌ها، محرک عمده انسان را نفع شخصی شمرده‌اند، ولی این تفاوت نظر، به‌طور اساسی، دیدگاه آنان را از هم جدا نمی‌کند». (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۵۶)

اما اسلام حاکمیت قوانین و مقررات طبیعی را بر اراده انسان‌ها قبول ندارد، به همین خاطر خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (رعد: ۱۱) یعنی خداوند انسان را مختار آفریده تا خودش با اختیار خودش سرنوشت خویش را برگزیند و برای راهنمایی و انتخاب راه درست از نادرست، پیامبران و کتب آسمانی خویش را برای نجات و سعادت انسان‌ها فرو فرستاده‌اند تا سعی نمایند که انگیزه‌ها و رفتارهای انسان را تصحیح نمایند. کسانی که رفتار خود را با دستورات الهی منطبق کنند، نوید پاداش و ثواب و آنان را که از این فرمان‌ها سرپیچی کنند، وعده کیفر داده است. این اقدام‌ها علامت و نشان‌دهنده نفی حاکمیت قوانین طبیعی بر رفتار و کردار بشریت و تغییرپذیری انگیزه‌ها و رفتارهای انسان هست و الا باید همه این کارها بی‌معنا و زحمت و کوشش پیامبران الهی و اولیای خدا بیجا و بیهوده باشد که نیست.

اما در مورد نفع شخصی که فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها گفته‌اند: «نفع شخصی، محرک انسان و برهان عقلی راهنمای فعالیت او است باید گفت که: «اولاً صدور یک حکم کلی درباره همه انسان‌ها نادرست است. انسان‌هایی - گرچه اندک و معدود - بوده و هستند که محرک آن‌ها عشق است و منطق آن‌ها منطق پروانه که دیوانه‌وار خود را به شعله شمع می‌زند تا بالاخره بال و پر خود را می‌سوزاند، یا مانند شمع که می‌سوزد و ذوب می‌شود و با نور خود محفلی را روشنایی می‌بخشد. رفتار این انسان‌ها قابل تفسیر با معیار «نفع شخصی» نیست؛ ثانیاً با قبول اینکه محرک بیشتر انسان‌ها، نفع شخصی باشد، باید توضیح داد که مقصود از این نفع شخصی چیست؟ محدوده شمول آن تا کجاست، آیا این نفع شخصی، تنها منافع مادی را در بر می‌گیرد، یا هر چیزی را که در دید انسان - مطابق با عقاید او - نفع اوست، چه مادی و چه معنوی مانند پاداش الهی و اخروی شامل می‌شود؟ و اگر فقط منافع مادی را دنبال می‌کند، محدوده منافع مادی چیست؟ آیا تنها درآمد و



ثروت است با آنچه غرایز انسان اقتضا می‌کند، از قبیل محبت، نوع‌دوستی، هوس مجد و شهرت، وطن‌خواهی و حتی وظیفه‌شناسی و محبوبیت در نظر مردم را نیز در بردارد؟ در نظر فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها، مقصود از نفع شخصی، نفع مادی و آن‌ها درآمد و ثروت است؛ دیدگاه اقتصاددانان مزبور، از نفع شخصی، بسیار تنگ و در عین حال غیرواقع‌بینانه است و به همین علت مورد انتقاد اقتصاددانان دیگر قرار گرفته است، برخی از اقتصاددانان، مانند جان استوارت میل، پیروان مکتب تاریخی آلمان، سوسیالیست‌های اروپا و آلفرد مارشال، برای رفتارهای اقتصادی انسان، انگیزه‌های اخلاقی و معنوی نیز قائل شده‌اند و برای این انگیزه‌ها نکات خاصی در نظر گرفته‌اند؛ اما مقصود بسیاری از آن‌ها، از انگیزه‌های اخلاقی و معنوی، از نوع‌دوستی، هوس مجد و شهرت و محبوبیت و بالاخره وظیفه‌شناسی، فراتر نمی‌رود که اگر به عمق این تفکر نگاه کنیم، - البته به معنای گسترده آن و احیاناً نه تنها برای خود و بلکه برای عموم مردم - به نفع مادی باز می‌گردد». (قدیری اصلی، ۱۳۶۴: ۵۷)

اما در مورد هماهنگی منافع فرد و منافع جامعه باید گفت که: «رفتار انسان مورد نظر اقتصاددانان مزبور تا وقتی تأمین‌کننده منافع اجتماعی و ملازم با آن است که وی، از ناحیه دیگران احساس خطر کند و بترسد که اگر منافع آنان را تأمین نکند، منافع مادی خود را در خطر قرار داده، اگر شیشه خانه آنان را بشکند، شیشه خانه او را می‌شکند، اگر به گاو همسایه سنگ بزند به گاو او سنگ می‌زنند، خلاصه تا آنجا که میدان رقابت برای دیگران باز است و مراعات نکردن دیگران موجب خسارت است پرهیز از خسارت، ایجاب می‌کند که ناخواسته و برخلاف میل خود، منافع دیگران را تأمین کند؛ اما اگر به هر دلیلی امتیازی به دست آورد. آن را وسیله تحمیل خواسته‌های خود بر دیگران قرار خواهد داد. اقتصاد غرب از همین راه به انحصارات مبدل شده و رقابت، رقابت را از بین برده و منافع شخصی منافع اجتماعی را نابود کرده است». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۷۶)

اما درباره ارتباط اقتصاد با اخلاق، «وقتی که اقتصاد، از اخلاق و ارزش‌های معنوی، جدا و محرک انسان تنها نفع شخصی و مادی او باشد، چه مانعی جلودار

اوست که با به دست آوردن قدرت سیاسی و اقتصادی، بار خود را بر دوش دیگران نهد و آنان را ظالمانه استثمار کند؟ امروزه پوچی این سخن آدام اسمیت که «جستجوی نفع شخصی طبیعتاً با ملاحظه و احتساب نفع جامعه ملازم است» روشن شده و ملازمه بین آن‌ها در حد تئوری خیال‌پردازانه باقی مانده است، حل مسئله ناسازگاری بین منافع فردی و منافع اجتماعی، به مداخله فیزیکی دولت و نفی مالکیت خصوصی یا تحدید قانونی قلمرو آن نیست- چنانکه سردمداران سوسیالیسم و کمونیسم، این راه را طی کردند و با شکست تلخی روبرو شدند- بلکه درگرو تغییر رفتار اوست تا منافع خود را در آنجا ببیند که منافع دیگران نیز تأمین شده و زیان خود را در آنجا بداند که به دیگران خسارت وارد شده است و این چنین بینش و رفتاری، جز در سایه تعالیم انبیاء و اعتقاد به جهان دیگر پدید نمی‌آید. به همین دلیل، اگر اقتصاددان بخواهد در ارائه راه‌حل‌ها و رفع مشکلات اقتصادی جامعه، موفق باشد، باید به اندیشه و بستر فکری اقتصاد نیز توجه کند و از آن مدد گیرد و در این راستا توصیه‌ها و تذکرات مناسب را بدهد». (تفضلی، ۱۳۵۶: ۷۷)

اکنون، با توجه به مطالب گذشته، می‌توان دیدگاه اسلام را درباره «انسان اقتصادی» چنین بیان کرد:

الف. انسان اقتصادی عام

در این آینه نظر به انسان اقتصادی، صرف‌نظر از انطباق انگیزه و رفتار او با بینش‌ها و ارزش‌های موردنظر اسلام است؛ یعنی همان انسان اقتصادی به‌طور عام که اقتصاددانان، مدعی قضاوت درباره رفتار او هستند، این انسان دارای مشخصات زیر است:

۱. انسان دارای دو بُعد ملکوتی و مادی است و در نتیجه دارای نیازهای روحی و جسمی، معنوی و مادی است.
۲. انسان، آزاد، با اراده و اختیار و انتخاب‌گر است.
۳. قوانین رفتار انسان، قابل تغییر و تحول است و قوانین ابدی و لایتغیر در رفتار او نیست.
۴. همه انسان‌ها، به یک شیوه عمل نمی‌کنند؛ بلکه هر قومی و جامعه‌ای بر اساس



- معتقدات، آداب و رسوم و سنن حاکم بر آن‌ها، رفتارهای اقتصادی خاصی دارند.
۵. انسان، در پی جلب نفع و دفع ضرر از خود است و محرک او، اغلب نفع شخصی او و راهنمای او عقل و اعتقاد اوست.
۶. تعیین کننده نفع و ضرر انسان، غرایز، افکار، عقاید و آداب و رسوم حاکم بر ذهن و فکر اوست.
۷. انسان اقتصادی اغلب دارای تصمیم‌گیری‌های عقلایی است.
۸. نفع شخصی انسان، ضرورتاً نفع اجتماعی را به همراه ندارد، البته، اگر علاوه بر عقل، وحی، راهنمای انسان باشد، نفع شخصی او مستلزم نفع اجتماعی خواهد بود.
۹. اقتصاد، از اخلاق جدا نیست، انسان اقتصادی، گاهی دارای هدف‌ها و انگیزه‌ها و رفتارهای اخلاقی پسندیده و گاه خودپسند، مال دوست و لذت خواه است و این نیز نوعی اخلاق است.

ب. انسان اقتصادی با نقش منفی

در این آینه، توصیف انسان اقتصادی را خواهیم دید که از نظر اسلام، انگیزه و رفتار او منفی است. انسان منهای ایمان‌داری چنین انگیزه‌ها و رفتارهایی هستند:

۱. ظالم و ستمگر «بسیار ستمگر و بسیار ناسپاس است؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ». (ابراهیم: ۳۴)

۲. انسان یک‌سونگر «بسیار کفران‌کننده و ناسپاس آشکار است؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ». (زخرف: ۱۵) «اگر خدا به او نعمت دهد، از او روی‌گردان می‌شود و هرگاه دچار سختی‌ها و ناگواری‌ها شود به خدا روی می‌آورد؛ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ». (فصلت: ۵۱) هماهنگی او با منافع دیگران تا آنجاست که خود را نیازمند احساس کند، «اگر خود را بی‌نیاز ببیند، سرکشی می‌کند؛ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَفْغِيَٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ». (علق، ۶-۷)

۳. نفع مادی خود را بر منافع دیگران ترجیح می‌دهد، به همین سبب، «بسیار تنگ‌چشم، خسیس و ممسک است؛ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا». (اسراء: ۱۰۰) اموال را به خود اختصاص می‌دهد، انباشته می‌سازد و به نیازمندان کمک نمی‌کند.

۴. عَجول و شتابگر است؛ «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». (اسراء: ۱۱) برای او سیلی نقد به از حلوای نسیه است؛ دنیا و لذت آن بر آخرت ترجیح دارد، بسیار خودبزرگ‌بین است، به خود می‌بالد و بر دیگران فخر می‌فروشد. «إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ». (هود: ۱۰)

۵. به اقتضای غرایز خود عمل می‌کند؛ غرایز محرک او و راهنمای عقل اوست؛ به همین جهت شباهت زیادی بین انگیزه‌ها و رفتارهای این گونه انسان‌ها دیده می‌شود و شاید همین موجب شده که برخی از اقتصاددانان، تصور کنند که قوانین طبیعی بر رفتار انسان‌ها حاکم است، حتی این شباهت تا حدودی در بخشی از رفتارهای انسان باایمان که درصدد پاسخگویی به نیاز غرایز خود برآمده است دیده می‌شود. بااینکه اصول و مبانی و اهداف رفتار آن‌ها باهم، تفاوت اساسی دارد. انگیزه‌ها و رفتارهای چنین انسانی، شباهت فراوانی با انسان اقتصادی موردنظر فیزیکرات‌ها و کلاسیک‌ها دارد.

ج. انسان اقتصادی مطلوب

انسان مطلوب و ایدئال اسلام، چنین ویژگی‌هایی را دارد:

۱. با اراده و انتخابگر است
۲. محرک او رضای الهی، فرمان خدا و اهداف او اهداف متعالی است. از حرکت و تلاش خود جز این مقصودی ندارد و هرگز در پی منافع زودگذر و یا دیرپای خود نیست و در مسلک او «خود دیدن» شرک است.
۳. در برابر نعمت الهی، شاکر و در برابر بلاها، صابر است.
۴. عاشق است؛ که فراتر از عاقل است و تصمیم‌های او چون تاجران و سودجویان نیست، زیرا تسلیم فرمان و رضای حق است نه تابع سود و زیان.
۵. کریم و باسخاوت است. نه تنها بخل و امساک ندارد، بلکه هر چه دارد از آن خود نمی‌داند، خود را وکیل و امانت‌داری می‌شمارد که وظیفه رساندن امانت و انجام وکالت بر عهده او نهاده شده است.
۶. راضی و قانع است. درعین حالی که پرکار، پرثمر و به حال دیگران مفید است، برای خود به اندکی، راضی و قانع است.



۷. منافع دیگران را بر منافع خود مقدم می‌دارد؛ زیرا برای خود نفعی قائل نیست. اگر به خود بپردازد از روی وظیفه است وگرنه ایشار، همه رفتار او را تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

مکاتب مختلف هرکدام از یک دریچه خاصی به انسان توجه نمودند؛ بعضی‌ها ادعا کردند که انسان تابع نظام طبیعت است از خود اختیار و اراده‌ای ندارد و نظام طبیعت حاکم بر جهان و انسان است؛ اما از نظر مکتب اسلام این نظریه کاملاً مردود است و انسان با اراده و اختیار آفریده شده همه انگیزه‌ها و فعالیت‌های خویش را با اختیار خودش به سرانجام می‌رساند، فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها عقیده داشتند که نفع شخصی محرک انگیزه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی انسان است، گرچه مکتب تاریخی آلمان این عقیده فیزیوکرات‌ها و کلاسیک‌ها را کافی نمی‌دانند و می‌گویند که محرک فعالیت‌های اقتصادی انسان، تنها نفع شخصی نیست بلکه تابع محرک‌های دیگری نیز است، مثلاً احساس وظیفه‌شناسی، محبت، نوع‌دوستی، جاه و مقام‌طلبی و غیره؛ این‌ها هم تأثیر زیاد دارد در کردارهای اقتصادی آدم‌ها.

از مجموع نگاه‌های مختلف در آینه‌های مکاتب آنچه مطلوب و مقبول مکتب نجات‌بخش اسلام است؛ و چراغ راه بشریت می‌تواند قرار گیرد را قرآن کریم و آموزه‌های دینی به ما آموخته به‌طور بسیار فهرست‌وار در این مقال تبیین گردید، اما از نویسندگان متبحر و قلم‌به‌دستان ماهر توقع و انتظار می‌رود که کاستی‌های این چنین گفتارها را نادیده گرفته و در این موضوع با دقت بیشتر قلم‌فرسایی نمایند تا دانشجویان و اهل علم و دانش از برکاتشان فیض کامل ببرند.

فهرست منابع

۱. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، (۱۳۸۰)، مبانی اقتصاد اسلامی.
۲. تفضلی، فریدون، (۱۳۵۶)، تاریخ عقاید اقتصادی، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
۳. رمون بار، (۱۳۶۷)، اقتصاد سیاسی، (ترجمه: منوچهر فرهنگ)، تهران: انتشارات سروش.
۴. قدیری اصلی، باقر، (۱۳۶۴)، سیراندیشه اقتصادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۵۸)، آدام اسمیت و ثروت ملل، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.